

فلسفه علم اصول فقه

مهدی هادوی تهرانی **

چکیده

اصطلاح "فلسفه" در طول تاریخ به معانی گوناگون به کار رفته است. زمانی همه دانشها تحت عنوان حکمت یا فلسفه، طبقه بندی می شدند، و آن بخش خاص فلسفه را که امروز به آن فلسفه می گوئیم، "ما بعد الطبیعه" یا "ماوراء الطبیعه" یا "الهیات" و یا فلسفه "اولی" می نامیدند. امروزه با اضافه کردن اسامی علوم به لفظ فلسفه، اصطلاح دیگری پدید آمد که به آن فلسفه مضاف می گویند. فلسفه یک علم - مثلاً فلسفه علم فیزیک، فلسفه علم شیمی، فلسفه علم فقه و... - از سنخ فلسفه مطلق نیست، فلسفه یک علم مجموعه گزاره‌هایی است که از مطالعه بیرونی آن علم حاصل می شود، در این نگاه بیرونی، چیزی که موضوع مطالعه قرار می گیرد، خود آن دانش است، از این رو، فلسفه علم، در زمره علوم درجه دوم محسوب می شود. قرن‌ها مباحث علم اصول در میان مجتهدان و اسلام شناسان به عنوان مهم‌ترین ابزار اجتهاد مطرح بوده، اما هرگز بحثی مستقل و جامع در باب فلسفه علم اصول عرضه نشده است، نوشتار حاضر با نگاهی فراگیر به معرفی فلسفه علم و ارائه شمایی از فلسفه علم اصول می پردازد و در انتها فهرستی کامل از مباحث این دانش را عرضه می کند.

واژگان کلیدی: فلسفه علم اصول، فلسفه علم، تاریخ علم، مبادی علم، روش شناسی علم، رؤوس ثمانیه.

مقدمه

علم اصول فقه از ابتدای پیدایش تاکنون، دستخوش تحولات و تغییرات فراوانی شده است. برخی از آن‌ها اساسی و بنیادین و برخی سطحی و سست بنیاد بوده است. در تمام این دوران اصول فقه همواره به عنوان دانشی در دست فقیه و ابزاری برای فقاہت، تسهیل کننده امر اجتهاد و هموار کننده مسیر استنباط بوده است.

علما و دانشمندان این علم کوشیده‌اند با بررسی دقیق آثار و تألیفات گذشتگان به آرایه طرحی نو برای حل معضلات و پیچیدگی‌های استنباط احکام دست یابند و اگرچه همگی کم و بیش به موفقیت‌هایی دست یازیده‌اند، عده‌ای از آنان نقشی تعیین کننده‌تر داشته‌اند. آنچه اکنون در دسترس ما قرار دارد، حاصل این تلاش‌های مخلصانه است.

امروز این میراث با چالش‌های فراوانی روبه روست که جز به مدد نگاهی جدید با رویکردی نو به این ابزار در تمام ساحت‌های استنباط نمی‌توان از آن‌ها گذر کرد.

نگاهی دوباره

در بحث‌های متعارف، محققان از همان ابتدا وارد بحث اصول می‌شوند و پس از تعریف این علم، بلافاصله مباحث الفاظ را شروع می‌کنند. این نوع بحث، تصویری کلی از علم اصول در ذهن دانش پژوه ایجاد نمی‌کند. گاهی از اوقات ممکن است کسی با این شیوه چند دوره اصول را پشت سر بگذارد؛ اما هنوز تصویر جامعی از آن نداشته باشد و نداند که اصول در کجای سلسله علوم قرار می‌گیرد؛ چه نسبتی با سایر علوم دارد؛ دنبال چه موضوعات و مسائلی است؛ چه مراحل را طی کرده، بر چه پیش فرض‌ها - و به تعبیر دقیق‌تر، بر چه مبانی‌ای - استوار است.

دانش پژوه بدون این اطلاعات، وارد بحث اصول می‌شود و به همین دلیل، نه تنها در خود بحث اصول نمی‌تواند به صورت کامل اظهار نظر کند، بلکه از پاسخ‌گویی به پرسش‌های جدی در باب این دانش نیز عاجز است. بنابراین باید قبل از ورود در علم اصول، نظری از بیرون به این علم بیندازیم و فلسفه آن را مطالعه کنیم.

البته هر چند فلسفه علم مورد توجه قدما نبوده؛ محتوای بعضی از بحث‌های آن به شکلی در آثار گذشته مطرح بوده است؛ مثلاً به روش‌شناسی با عنوان "الانحاء التعلیمیة" (روش‌های آموزشی) اشاره کرده، تعامل این علم را با سایر علوم در "مرتبہ علم" بررسی کرده‌اند. برخی از

علما نیز به اصولی نبودن بعضی مباحث مطرح شده در کتاب‌های اصولی اشاره کرده، در صدد اصلاح این علم و طبقه بندی آن بر آمده‌اند (علم الهدی، ۱۳۶۳ ش، ص ۲)؛ ولی هرگز مطالعه‌ای جامع در این باب صورت نگرفته است.

علم و فلسفه علم

در مطالعه هر علمی با دو دسته معلومات روبه رو هستیم:

الف - معلوماتی که از نگاه بیرونی به آن علم به دست می‌آیند. این معلومات فلسفه آن علم را تشکیل می‌دهند.

ب - مسایل خود آن علم که مجموعه آن‌ها، آن دانش را تشکیل می‌دهند. اصول فقه نیز از این قاعده مستثنا نیست.

۱. فلسفه علم، فلسفه مضاف

اصطلاح "فلسفه" در طول تاریخ به معنای گوناگون به کار رفته است. زمانی همه دانش‌ها تحت عنوان حکمت یا فلسفه، طبقه بندی می‌شدند و آن بخش خاص فلسفه را که امروز معمولاً به آن فلسفه می‌گوییم، "ما بعد الطبیعه" یا "ماوراء الطبیعه" یا "الهیات" و یا "فلسفه اولی" می‌نامیدند (ابن سینا، الاهیات، ۱۴۰۴ ق، ص ۴).

هر دو اصطلاح اول، یعنی ما بعد الطبیعه و ماوراء الطبیعه، در واقع ترجمه‌های لفظ "متافیزیک" بود. کلمه "متا" در یونانی، هم به معنای "بعد" و هم به معنای "پشت" و "پس" است. بعضی از مترجمان آن را به "ما بعد الطبیعه" و برخی دیگر به "ماوراء الطبیعه" ترجمه کردند. آن‌ها که به ما بعد الطبیعه تفسیر کرده‌اند، ناظر به جایگاه و مکان قرار گرفتن این بحث در کتاب ارسطو بودند که بعد از "فیزیک"، یعنی طبیعیات، به آن پرداخته است؛ و آن‌ها که اسم این علم خاص را ماوراء الطبیعه نهاده‌اند، ناظر به مباحثی از آن بودند که به امور غیر طبیعی و غیر مادی می‌پردازد.

در هر حال، اصطلاح فلسفه، جامع تمامی علوم بود و فلسفه خاص را متا فیزیک، ما بعد الطبیعه یا ماوراء الطبیعه می‌نامیدند. بعدها اصطلاح فلسفه در خصوص همین قسمت به کار

رفت که امروز هم، همین استعمال شایع است؛ یعنی وقتی لفظ فلسفه به طور مطلق و بدون هیچ قیدی به کار می‌رود، متافیزیک یا فلسفه اولی اراده می‌شود.

با اضافه کردن اسامی علوم به لفظ فلسفه، اصطلاح دیگری پدید می‌آید که به آن فلسفه مضاف می‌گوییم. فلسفه یک علم - مثلاً فلسفه علم فیزیک، فلسفه علم شیمی، فلسفه علم فقه - از سنخ فلسفه مطلق، یعنی بدون قید و اضافه نیست. البته صرف وجود کلمه فلسفه در این ترکیبات، موجب این تصور می‌شود که بحث‌های مطرح در آن، بحث‌های فلسفی است (لازی، ص ۱۵)؛ ولی بحث‌های فلسفه مضاف ضرورتاً بحث فلسفی به معنای خاص کلمه، یعنی بحث متافیزیکی نیست.

فلسفه یک علم مجموعه گزاره‌هایی است که از مطالعه بیرونی آن علم حاصل می‌شود. در این نگاه بیرونی، چیزی که موضوع مطالعه قرار می‌گیرد، خود آن دانش است. از این رو، فلسفه علم در زمره علوم درجه دوم محسوب می‌شود.

فلسفه یک علم هر چند در مقام تحقق و حصول، به لحاظ منطقی، بعد از علم قرار می‌گیرد؛ در مقام آموزش و تحصیل بر خود آن علم مقدم است؛ زیرا مطالبی در فلسفه یک علم مورد بحث قرار می‌گیرد که برای آن علم جنبه مقدماتی دارد.

۲. فلسفه علم، معرفت ثانوی

از آن جا که موضوع فلسفه علم، یک معرفت است؛ به فلسفه علم، معرفت ثانوی و به موضوع آن، معرفت اولی می‌گوییم؛ مثلاً مسایل علم اصول و بحث‌هایی که در علم اصول مطرح می‌گردد، معرفت و دانش علم اصول را تشکیل می‌دهد. وقتی که از خارج، این دانش را مطالعه می‌کنیم، دانش دیگری حاصل می‌شود که نسبت به آن معرفت، معرفت ثانوی و دومی است.

۳. علت نامگذاری فلسفه علم

برخی گمان کرده‌اند فلسفه علم مجموعه‌ای از مباحث فلسفی است که آن علم بر آن‌ها استوار است و از این جهت به آن فلسفه علم می‌گویند (همان). این گمان اگر چه از جهت نامگذاری صحیح است؛ مباحث فلسفی، بخشی از مطالبی است که یک علم بر آن استوار است. در نگاه بیرونی به یک علم، ریشه‌ها، مبانی، مراحل تحول و روش‌های آن علم را جست و جو می‌کنیم، و لاقلاً در بعضی بحث‌ها، نوعی نگاه فلسفی داریم. وجود همین مبانی فلسفی در بحث‌های فلسفه علم، یکی از نکته‌هایی است که این دانش را "فلسفه علم" نام نهاده‌اند.

۴. بخش‌های فلسفه علم

مطالعه بیرونی یک معرفت، چهار چیز را به ارمغان می‌آورد:

ا. تاریخ علم؛

ب. مبادی علم؛

ج. روش‌شناسی علم؛

د. تعامل علم با سایر علوم.

از آن جا که نگاهی گذرا به اصول فقه داریم، این چهار امر را با توجه به فلسفه آن علم

طرح می‌نماییم:

الف: تاریخ علم

بحث‌هایی همچون: علم از کجا آغاز شد؛ چگونه رشد کرد؛ چه مراحل را در پشت سر گذاشته؛ امروز به چه مرحله‌ای رسیده؛ از جمله مباحثی است که در تاریخ یک علم مطرح است. تمام این مسایل هنگامی قابل پاسخ هستند که ما از بیرون به یک علم نگاه کنیم. پس تاریخ علم بخشی از فلسفه آن علم است.

این مباحث را به دو شیوه می‌توان آرایه نمود:

۱. تک تک مسایل آن علم را مورد بررسی قرار دهیم و میزان تغییرات حاصل شده در طول تاریخ را، هر چند بسیار جزئی باشد، دریابیم. در پی این مطالعه، تمامی مکاتب و مسالکی که در آن علم از آغاز پیدایش تا کنون پدید آمده‌اند، شناسایی خواهد شد. بدیهی است این بررسی به بحثی طولانی و مفصل نیازمند است.

۲. تاریخ تحول علم را به نحو کلی مورد مطالعه قرار دهیم و به بررسی تحولات اصلی بپردازیم. در کتاب "المعالم الجدیدة" شهید سید محمد باقر صدر، نمونه‌ای از این شیوه را عرضه کرده است. در این روش، تصویری کلی از آرا و تحولات آن علم ارایه می‌شود که دانش پژوه را در یافتن تصویری کلی از علم یاری می‌دهد.

در این جا باید به دو اصطلاح دیگر نیز اشاره نماییم تا مرز بحث‌های تاریخ علم روشن‌تر گردد:

اول. تاریخ علما

دانشمندان از جمله شخصیت‌هایی هستند که در تمامی فرهنگ‌ها مورد توجه بوده و هستند. بررسی شرح زندگی یک دانشمند و سیر تحولات فکری وی تاریخ آن عالم و دانشمند را تشکیل می‌دهد. تاریخ علما، شرح حال و زندگی نامه‌های آن‌ها یکی از منابع تاریخ علم محسوب می‌شود؛ چرا که علم، حیاتی مستقل از علما ندارد. تاریخ علم، تاریخ دیدگاه‌های علمایی است که در صحنه علم بروز و ظهور یافته‌اند. بنابراین، وقتی خصوصیات یک دانشمند و نحوه زندگی و تفکر وی بررسی می‌شود، حاصل بحث، تاریخ آن عالم است؛ اما وقتی دیدگاه‌های علمی وی در کنار نظرات سایر عالمان مورد مطالعه می‌شود و موجی که در صحنه علم حاصل شده برای ناظرین روشن می‌شود، بخشی از تاریخ علم جلوه می‌نماید.

دوم. تاریخ یک مسأله

اگر یک مسأله از یک علم - مثل ظهور امر در وجوب - با روش تاریخی بررسی شود، تاریخ آن مسأله به دست می‌آید. در این جا خود مسأله، زمان پیدایش آن، نظریات و اقوال مطرح در آن، مطالعه می‌شود.

این گونه بحث نیز تاریخ علم به شمار نمی‌آید. محل چنین بحث‌هایی خود علم است. گاهی در تبیین یک مسأله، سیر تاریخی آن را بررسی می‌کنیم و به فهم آن عمق بیشتری می‌بخشیم.

ب. مبادی علم

وقتی به یک دانش (فیزیک، ریاضی، فلسفه، فقه،...) می‌نگریم، مجموعه‌ای از قضایا و گزاره‌ها را می‌یابیم که به آن‌ها مسایل آن علم گفته می‌شود. پیکره اصلی هر دانش راهمان

قضایا و مسایل آن تشکیل می دهد. این قضایا یا مسایل، دانه‌های پراکنده و گزاره‌های جداگانه‌ای هستند که توسط عاملی وحدت بخش کنار هم گرد آمده‌اند.

موضوع یک علم، در علوم تکوینی مثل فلسفه، منطق، فیزیک و شیمی، همان عامل وحدت بخش می باشد (هادوی تهرانی، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۷). در این علوم، قضایا و گزاره‌ها از عوارض ذاتیه موضوع بحث می کنند و محمولات این قضایا به نحوی از انحا عرض ذاتی موضوع علم هستند (ابن سینا، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۵۵). اگر بر مجموعه‌ای از قضایا نام شیمی و بر مجموعه‌ای دیگر نام فیزیک و... می نهیم، به علت تفاوت محورهایی است که در هر مجموعه وجود دارد. هر محوری، دسته‌ای از قضایا را به یکدیگر مرتبط و از آن دانه‌های پراکنده، مجموعه‌ای به نام "علم" می سازد. (هادوی تهرانی، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۴۷).

اما در علوم و دانش‌های اعتباری، موضوع تنها عامل وحدت بخش نیست، بلکه چه بسا وحدت این دانش‌ها مرهون وحدت غرضی باشد که بر قضایای آن دانش مترتب می شود (هادوی تهرانی، ۱۳۷۱ ش، ص ۸).

مسایل یک دانش بر بستر مجموعه‌ای از معارف شکل می گیرند و بر مجموعه‌ای از اطلاعات تصویری و تصدیقی متوقف هستند. به این مجموعه معارف و مجموعه اطلاعات تصویری و تصدیقی، "مبادی علم" می گوئیم. مبادی از دایره آن علم خارج هستند و جزو آن علم به حساب نمی آیند (هادوی تهرانی، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۷۴).

بنابراین، در یک نگاه بیرونی به علم، مجموعه‌ای از مسایل را که دور یک محور گرد آمده‌اند، مشاهده می کنیم. این مجموعه بر بستری از اطلاعات و دانش‌ها قرار گرفته است. این دانش‌ها و اطلاعات، مبادی آن علم را تشکیل می دهند که از حوزه آن خارج هستند. با این وصف، مبادی یک علم بخشی از فلسفه آن علم است.

مبادی و علوم فوقانی

مسایل یک علم بر مجموعه‌ای از مبادی توقف دارد و ممکن است خود این مبادی از مسایل علم دیگری باشند. آن علم دیگر نیز ممکن است مبادی دیگری داشته باشد که آن مبادی جزو مسایل علم سومی به حساب آیند و... این توقف علوم بر یکدیگر به دانشی ختم می گردد که مبادی آن در هیچ دانش دیگری مورد بحث قرار نمی گیرد.

فلسفه اولی یا متافیزیک دانشی است که یا اصلاً مبدئی ندارد و یا مبادی آن از امور بدیهی است و به بحث در علم دیگر نیاز ندارد. از این رو این دانش، علم اول محسوب می‌شود. اگر مبادی یک علم در علم دیگری مورد بحث قرار گیرد، آن علم دیگر بر این علم تقدم دارد و اصطلاحاً به آن علم مقدم، علم فوقانی یا بالاتر گفته می‌شود. واضح است در مقابل، علمی که بر علوم بالاتر از خود توقف دارد، نسبت به آن علوم، علم تحتانی یا پایین‌تر قلمداد می‌شود؛ مثلاً کلام و فلسفه در مقایسه با اصول فقه، علم فوقانی به حساب می‌آید؛ زیرا مبادی کلام و فلسفه در اصول فقه نیست؛ اما مبادی اصول فقه در کلام و فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرد.

ابن سینا می‌گوید: «ممکن است مبادی یک علم در دانش پایین‌تر مورد بحث قرار گیرند و البته این موارد نادر است» (ابن‌سینا، المنطق، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۵۵)؛ ولی توقف علم بالاتر بر علوم پایین‌تر از خود، در عین توقف علوم پایین‌تر بر آن علم بالاتر، ما را با نوعی دور مواجه خواهد کرد؛ به طور مثال: اگر کلام دارای مبادی‌ای باشد که در علم اصول مورد بحث قرار گیرد، یعنی کلام بر اصول فقه متوقف باشد، در حالی که اصول فقه بر کلام توقف دارد، معنایش توقف مسایل دو علم بر هم خواهد بود. بنابراین، سخن شیخ الرئیس که مثالی هم برای آن ذکر نکرده، قابل قبول نیست و مبادی یک علم، همواره در دانش بالاتر از آن علم مورد بحث قرار می‌گیرند. به تعبیر فنی‌تر: موضوع دانش پایین‌تر از عوارض ذاتیه موضوع دانش بالاتر محسوب می‌شود؛ مثلاً موضوع کلام از عوارض ذاتیه فلسفه است (هادوی تهرانی، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۷۲).

البته ممکن است طرح مسأله‌ای در یک علم ما را در مبادی آن علم با تردید مواجه کند و این تردید سبب دقت و توجه بیشتر به مبادی آن علم گردد و چه بسا دقت در این مبادی - که خود از سنخ مسایل علم و دانش بالاتر هستند - در مسایل علم بالاتر تأثیر بگذارد؛ ولی معنای چنین تأثیری که به دلیل ارتباط منطقی بین علوم رخ می‌دهد، این نیست که مسایل علم پایین‌تر از مبادی علم بالاتر به حساب آید.

در علم اصول شاهد چنین اتفاقی بوده‌ایم. در طی قرون، تصوراتی که در اصول و فقه سامان یافته، بر مبنای الهی بودن تمامی احکام، و ثابت و جهان شمول بودن آنها استوار بود. در حالی که امروز این سئوال مطرح است که اگر تمام احکام ثابت و جهان شمولند، چگونه در تمام موقعیت‌ها و شرایط قابل تطبیق هستند؟ ثبات دین با تغییر موضوعات چگونه قابل جمع است؟ در پی این سئوال، ممکن است احکام را با توجه به معیار و ضابطه‌ای، به دو دسته احکام ثابت و

احکام متغیر تقسیم کنیم. اعتقاد به احکام متغیر متوقف بر پذیرش مبدهی است و آن این که در شریعت جایی برای احکام متغیر وجود دارد. در پی این پذیرش، باید در جست و جوی نحوه و منشأ احکام متغیر باشیم. ما باید بدانیم چه چیزی باعث می‌شود دینی مثل اسلام که مربوط به زمان و مکان خاصی نیست، شامل عناصری باشد که وابسته به زمان و مکان خاصی است (هادوی تهرانی، ۱۳۸۱ ش، ص ۳۸۹). حال اگر در بستر موجود علم اصول، به تجدید نظر در این احکام قادر نباشیم، بناچار باید به تعدیل در بحث اصولی و یا حتی تعدیل در بحث کلامی، روی آوریم. این جاست که تجدید نظر در دانش پایین‌تر ما را به تجدید نظر در دانش بالاتر مجبور می‌سازد، در عین حال که دانش بالاتر، هیچ توفقی بر دانش پایین‌تر ندارد.

مبادی نظری و بدیهی

مبادی به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

یکم: مبادی بدیهی: آن دسته از مبادی که به برهان و استدلال نیاز ندارند، مبادی بدیهی نامیده می‌شوند. این نوع مبادی به طور طبیعی نیازمند بحث علمی نیستند و بدون تفکر و فکر منطقی می‌توان به آنها دست یافت. با این حال گاهی از اوقات در مبادی یک علم، مبادی بدیهی نیز مورد توجه و بحث قرار می‌گیرند. دو چیز علت بحث از مبادی بدیهی در یک علم است:

۱. ممکن است در بداهت یک مبدأ بدیهی، تردید پیدا شود و فرد یا افرادی به دلیل عدم توجه به نکته‌ای، بداهت آن بدیهی را نپذیرند، حال چه از آن جهت که مفهوم بدیهی برایشان روشن نباشد یا از آن جهت که در عین روشن بودن مفهوم بدیهی، به دلیل غفلت، بداهت آن مبدأ بدیهی بر ایشان آشکار نشده باشد. این گونه مبادی اگرچه بدیهی‌اند؛ در زمره مبادی علم مورد بحث قرار می‌گیرند.
۲. ممکن است بداهت یک مبدأ مسلم بوده، کسی در بداهت آن، تردید نداشته باشد؛ اما در این که مبدأ یک علم به حساب آید و جزو مبادی علم مورد نظر باشد، اختلاف شود؛ یعنی گزاره، گزاره بدیهی است؛ اما در نظر عده‌ای این گزاره بدیهی، جزو مبادی این دانش نیست و نقشی در مسایل آن ندارد. این گونه مبادی بدیهی نیز در مبادی علم، مورد بحث قرار می‌گیرند و بحث در مورد آنها به مبدئیت آنها نسبت به علم و تأثیر آنها در علم مربوط خواهد بود.

دوم: مبادی نظری

مبادی‌ای که نیازمند برهان و استدلالند، در زمره مبادی نظری شمرده می‌شوند و خود به دو گروه تقسیم می‌گردند:

۱. مبادی‌ای که در عین نیازمندی به برهان و استدلال و نوعی تفکر به معنای منطقی، مطلبی ساده و واضحند و به مقدمات فراوان و دقت چندان نیاز ندارند. این گونه مبادی نظری را مبادی نظری ساده می‌نامیم و مقصود از آنها، مبادی‌ای است که یا مستقیماً از مقدمات بدیهی به دست می‌آیند و یا با یک واسطه از مبدأ بدیهی نتیجه می‌شوند و به عبارت دیگر فاصله آنها از مبدأ بدیهی کم است.

۲. مبادی نظری‌ای که نیازمند استدلال و احتجاج و برهان جدی هستند و مبادی نظری پیچیده نامیده می‌شوند. فاصله این نوع مبادی از مبدأ بدیهی زیاد است. مبادی نظری ساده، نسبت به مبادی نظری پیچیده، بحث کم‌تری را می‌طلبند و ممکن است برخی از آنها به دلیل واضح بودن و عدم اختلاف در مبدئیت آنها، اصلاً در زمره مبادی یک علم، مورد بحث قرار نگیرند.

مبادی اختصاصی و مشترک

شیخ الرئیس در برهان شفا مبادی علوم را به سه طبقه دسته بندی می‌کند:

یکم: مبادی اختصاصی

برخی مبادی، خاص یک علم هستند؛ مثل پذیرش حرکت برای علم طبیعیات. اصل وجود حرکت و این که آیا آنچه با عنوان حرکت از آن یاد می‌کنیم، واقعاً حرکت است یا صرفاً خطای حسی است که نام حرکت بر آن نهاده شده؛ در فلسفه مورد مذاقه قرار می‌گیرد و فقط برای طبیعیات یک مبدأ به حساب می‌آید. بحث کم و انقسام آن به منفصل و متصل از دیگر بحث‌های فلسفی است که فقط برای ریاضیات یک مبدأ شمرده می‌شود.

دوم: مبادی مشترک بین تمامی علوم

برخی امور مبادی تمامی علوم می باشند. از جمله این مبادی می توان به امتناع اجتماع و ارتفاع دو نقیض اشاره نمود. این قضیه در منطق به عنوان "امّ القضا یا" شناخته شده است و گفته می شود که منشأ تمام قضایا در همه علوم و دانش ها، همین قضیه است.

سوم: مبادی مشترک بین چند علم

برخی مبادی نه خاص یک علم و نه مشترک بین تمامی علوم هستند. این مبادی، مبدأ چند علم شمرده می شوند. قضیه «اشیای مساوی با یک شیء»، خود مساویند» مبدأ هندسه، حساب، هیأت و موسیقی، می باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۵۵).

مبادی بی واسطه و با واسطه

در کنار طبقه بندی مبادی به اختصاصی و مشترک که یک طبقه بندی عرضی به حساب می آید، طبقه بندی دیگری نیز می توان مطرح نمود. در این طبقه بندی که یک طبقه بندی طولی است، مبادی به دو قسم، می شوند:

۱. مبادی مستقیم یا بی واسطه: این نوع مبادی، مستقیماً مبادی علم مورد نظر به حساب می آیند.

۲. مبادی غیر مستقیم و با واسطه: این نوع مبادی، خود مبادی علم مورد نظر نیستند، بلکه از مبادی مبادی آن به شمار می آیند؛ به طور مثال برخی مسایل اصولی متوقف بر مسایل کلامی و مسایل کلامی متوقف بر مسایل فلسفی هستند. قهراً مسایل اصولی بر مسایل فلسفی توقف دارند؛ اما این توقف با واسطه کلام رخ نموده است. این مبادی فلسفی، از آن جهت که مبادی علم کلام به حساب می آیند، مبدأ مبدأ اصول فقه شمرده می شوند. واضح است که آن مبادی نسبت به خود کلام، مستقیم و نسبت به اصول فقه غیر مستقیم هستند.

مبادی تصویری و تصدیقی

تمامی آنچه را دانش می نامیم، در دایره دانش حصولی ماست و این دانش به دو بخش تصویری و تصدیقی تقسیم می گردد (هادوی تهرانی، ۱۳۶۹ ش، ص، ۲۷۲). مبادی این دانش ها

نیز به تبع خود آن‌ها بر دو قسم تصویری و تصدیقی می‌باشند. برخی از مبادی از سنخ تصورات و برخی دیگر از سنخ تصدیقات هستند.

وقتی در یک دانش مسأله‌ای طرح می‌گردد، از آن جا که هر مسأله‌ای یک قضیه است و قضیه حاوی موضوع و محمول می‌باشد، ما باید برای درک آن مسأله و بحث در خصوص آن، موضوع و محمول را تصور کنیم. مجموعه تصوراتی که امکان تصور موضوع و محمول را فراهم می‌نماید، مبادی تصویری نامیده می‌شود.

به طور مثال، در قضیه «صیغه امر ظاهر در وجوب است»، «صیغه امر»، موضوع و «ظاهر در وجوب»، محمول می‌باشد؛ برای درک این گزاره باید بفهمیم مقصود از صیغه امر چیست؛ با ماده امر چه تفاوتی دارد؛ ظهور یعنی چه؛ وجوب چه معنایی دارد و...

بعد از درک این مفاهیم، مقدماتی برای استدلال بر آن قضیه و گزاره لازم است؛ مثلاً در همین قضیه، یعنی «صیغه امر ظاهر در وجوب است»؛ به یک استدلال و قیاس منطقی نیازمند هستیم. آن مقدمات تصدیقی که در استدلال برای به دست آوردن نتیجه مورد استفاده قرار می‌گیرد، گاهی از خود مسایل آن علم هستند و در خود آن علم اثبات شده‌اند و گاهی در علوم دیگری به اثبات رسیده‌اند. مقدماتی که در استدلال به کار می‌روند؛ اما جزو مسایل آن علم نیستند، مبادی تصدیقی نام دارند.

مبدأ به معنی الاخص

آن دسته از تصورات یا تصدیقاتی که مسایل یک علم بر آن توقف دارند، مبدأ به معنای اخص می‌نامیم و عموماً منطقی‌ها در اطلاق لفظ مبدأ، همین معنا را اراده کرده‌اند. آنچه تا الآن در مورد تقسیمات مبادی ذکر کردیم، ناظر به همین معنا از مبادی است و با توجه به آنچه گذشت، مبادی به معنای اخص در یک علم، گاهی مبدأ تمام مسایل یا مبدأ بخش وسیعی از مسایل یک علم هستند؛ یعنی تصورات و تصدیقاتی که در بسیاری از مسایل علم به آن‌ها نیازمندیم و گاهی فقط مربوط به یک یا بعضی مسایل خاص می‌باشند؛ و در حقیقت در یک مسأله یا چند مسأله خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مبدأ به معنی الاعم

در کنار اصطلاح مبدأ به معنی الاخص، اصطلاح دیگری است که ابن حاجب آن را به کار برده و تفتازانی در تهذیب المنطق به آن اشاره می‌کند. مبدأ را در این اصطلاح، مبدأ به معنای اعم می‌نامیم (مولی عبدالله یزدی، بی تا، ص ۱۵۵).

مراد از این مبادی، مطالبی است که در مسایل یک علم، به نحوی از انحا تأثیر دارند و علم به آن‌ها باعث بصیرت نسبت به دانش مورد نظر می‌شود؛ اگر چه ممکن است مستقیماً در موضوع و محمول قضایا یا در استنتاجات آن‌ها به کار گرفته نشوند. این اصطلاح، معنایی وسیع‌تر از اصطلاح قبل را در بر می‌گیرد، یعنی شامل تمامی مبادی به معنی الاخص و غیر آن‌ها می‌شود.

بحث‌های مربوط به تعریف یک علم، از جمله مبادی به معنای اعم هستند؛ مثلاً تعریف علم اصول و این که به چه چیزی مسأله اصولی گفته می‌شود و معیار و ضابطه آن چیست؛ در هیچ مسأله اصولی به کار نمی‌رود، طبعاً جزو موضوع یا محمول آن مسایل نیست و در استدلال اصولی، جزو مقدمات استدلال قرار نمی‌گیرد. از این رو فرض کنید در تعریف علم اصول، آن را دانشی بدانیم که از عناصر مشترک استنباط سخن می‌گوید. این مطلب در هیچ یک از مسایل علم اصول، نه به عنوان مبدأ تصویری، و نه به عنوان مبدأ تصدیقی نقشی ندارد. این گونه نیست که مثلاً بخشی از تصور صیغه امر یا بخشی از تصور خبر واحد، متوقف یا مربوط به تصور تعریف علم اصول باشد. ما می‌توانیم صیغه امر یا خبر واحد را بدون شناخت تعریف علم اصول تصویر کنیم؛ اما با این که این دانسته به صورت خاص، نقش واضح و روشنی در مسایل علم ندارد، موجب پیدایش بینش طالب علم نسبت به تمام مسایل علم اصول می‌گردد و در تعیین محدوده آن علم نقش بسزایی دارد. ما با تعریف علم اصول مثلاً در می‌یابیم که چرا در این علم از حجیت خبر واحد بحث می‌کنیم، اما از حجیت سنت (قول، فعل و تقریر معصوم) سخنی به میان نمی‌آوریم؛ چرا حجیت سنت، مسأله اصولی نیست و در زمره مباحث کلامی قلمداد می‌شود.

بنابراین اصطلاح مبادی به معنی الاعم، چیزهایی را در بر می‌گیرد که تحت مبادی به معنی الاخص نیست و از آن جا که مبادی به معنی الاخص را نیز شامل می‌شود، گستره وسیع‌تری دارد.

مبادی مورد بحث در یک علم

در یک علم قاعدتاً مبادی به معنی ااعم، مبادی مستقیم و مبادی اختصاصی مورد بحث قرار می‌گیرند؛ اما مبادی غیر مستقیم و مبادی مشترک از بحث مبادی یک علم؛ خارج می‌گردند؛ زیرا در این صورت باید تمامی علوم که علم مورد نظر بر آنها توقف دارد، مطالعه و بررسی شود. از سوی دیگر، بحث، به مبادی به معنی الاخص محدود نمی‌شود؛ زیرا مبادی به معنی ااعم - همان گونه که بیان شد - در افزایش دید نسبت به یک علم تأثیر فراوانی دارند. البته گاهی و بندرت، مبادی با واسطه طرح می‌گردند؛ دلیل آن، اهمیت مبدأ با واسطه مذکور و تأثیر گسترده آن بر مسایل یک علم است؛ مثلاً ممکن است یک مسأله فلسفی با این که مبدأ مستقیم اصول فقه به حساب نمی‌آید، به علت نقشی که در مسایل علم اصول ایفا می‌کند، جزء مبادی این علم قرار گیرد؛ اگر چه واضح است این نقش به واسطه نقشی است که در کلام دارد.

از سوی دیگر، ممکن است ما در یک علم از مبادی‌ای سخن بگوییم که خاص آن علم نیست و از مبادی اختصاصی به شمار نمی‌آید؛ مثلاً ممکن است به دلیل ارتباط نزدیک علم اصول و علم فقه، مبادی‌ای در علم اصول مورد بحث قرار گیرد که مبدأ فقه هم باشد. اصول بخش اشتراکی استدلال‌های فقهی و فقه بخش اختصاصی آنها را عهده دار است. هر استدلال فقهی (قیاس استنباط) یک مقدمه عام دارد و یک مقدمه‌ی خاص. اصول از مقدمه عام و فقه از مقدمه خاص سخن می‌گوید. این دو علم اگر چه از هم جدایند؛ بسیار به هم نزدیکند. به همین دلیل مبادی یکی، مبادی دیگری هم هست.

بنابراین، سعی ما در علم اصول بر طرح مبادی به معنی ااعم بی واسطه و اختصاصی است؛ هر چند ممکن است به دلیل اهمیت، از برخی مبادی با واسطه، یا به دلیل ترابط اصول با علم دیگر، از بعضی مبادی مشترک نیز بحث کنیم و از آن جا که اصول بیش‌ترین ارتباط را با فقه دارد و نزدیک‌ترین علم به فقه حساب می‌شود، اغلب مبادی مشترک، مبادی مشترک بین اصول و فقه می‌باشد. اصول ارتباط کم‌تری با منطق، فلسفه، کلام یا تفسیر دارد، از این روی، از مبادی مشترک اصول با هر یک از آنها، تقریباً یا اصلاً سخنی به میان نمی‌آوریم.

از سوی دیگر، آن دسته از مبادی به معنی ااعم که به یک مسأله خاص اصولی مربوط و مخصوص است، در مقدمات همان مسأله طرح و بررسی می‌شود و در زمره مبادی علم اصول قرار نمی‌گیرد.

ج. روش‌شناسی علم

روش در لغت از الفاظی است که به تعریف نیازمند نیست و در اصطلاح همان مسیر فکر است. فکر به اصطلاح خاص منطقی عبارت از سه حرکت است: ۱. حرکت از مجهول به سمت معلومات؛ ۲. حرکت در بین معلومات؛ ۳. حرکت از معلومات به سمت مجهول. در پی این سه حرکت، مجهول، معلوم می‌گردد (هادوی تهرانی، ۱۳۶۹ ش، ص ۹۹).

بدیهی است که هر حرکت وجودی مستقل از حرکت دیگر دارد. مسیر حرکت نیز امری جدای از آن نیست؛ اما برخی از آن‌ها با برخی دیگر همگون و مشابه هستند. این مسیرهای همگون را یک روش تلقی می‌کنیم.

همان گونه که فکر (حرکات سه گانه) در منطق فارغ از هر گونه محتوایی مورد تحلیل قرار می‌گیرد، روش‌های یک علم نیز فارغ از محتوایی که این روش‌ها در آن به کار گرفته شده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. ما در بحث روش‌شناسی به دنبال کلیه روش‌هایی هستیم که یک علم، برای دستیابی به مسایل خود از آن‌ها بهره می‌گیرد. چنین تحقیقی با نگاه بیرونی به یک علم امکان پذیر می‌شود. پس روش‌شناسی یک علم در زمره فلسفه آن علم است.

اگرچه روش‌ها به صورت کلی قابل طبقه‌بندی و مطالعه هستند؛ از آن جا که یکی از تفاوت‌های بین علوم، تفاوت روش‌های مستعمل در آن‌هاست، هر روشی به دسته‌ای از علوم اختصاص یافته است و علوم بر اساس این روش‌های متفاوت طبقه‌بندی شده‌اند.

علم اصول فقه در قسمت‌های مختلف خود، دارای روش‌های متفاوت است؛ زیرا این علم از دایره گسترده‌ای از موضوعات و مباحث تشکیل می‌شود که همه آن‌ها با یک روش مورد مطالعه قرار نمی‌گیرند. روش عقلی، روش نقلی و روش عرفی از روش‌های مورد استفاده علم اصول است.

د. تعامل علم با سایر علوم

بعد از این که در یک تحلیل مفهومی، یعنی با تعریف علم، مرز مسایل علم اصول فقه مشخص گردید، نوبت به بررسی روابطی می‌رسد که این علم با سایر علوم دارد. هر علمی از قضایای بعضی علوم دیگر استفاده می‌کند و در مقابل برخی قضایای آن، مورد استفاده برخی علوم دیگر قرار می‌گیرد. چنین دادوستدی را تعامل بین این علوم می‌نامند.

اصول فقه با علوم مختلف مانند فلسفه، منطق، مبانی کلامی اجتهاد، ادبیات، فلسفه‌های تحلیل زبانی، هرمنوتیک، زبان‌شناسی، رجال و فقه در ارتباط است. این ارتباط در برخی از آن‌ها یک سویه و در برخی دیگر دو سویه است.

۵. فلسفه علم و رؤوس ثمانیه

در بحث‌های کهن، بحثی به عنوان مقدمه یک علم مطرح می‌گشت که به آن "رؤوس ثمانیه" می‌گفتند (هادوی تهرانی، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۱). آیا رؤوس ثمانیه، جزو فلسفه علم است؟ اگر این گونه است بحث‌های آن در کدام بخش از فلسفه علم جای می‌گیرد؟ برای پاسخ به این سؤالات، تک تک رؤوس ثمانیه را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف. سمّت علم

یکی از رؤوس ثمانیه، سمّ العلم یا وجه تسمیه یک علم است؛ مثلاً چرا علم اصول را اصول فقه نامیده‌اند؟ (همان، ص ۲۲).

در بحث‌های فلسفه علم آن جا که علم را تعریف می‌کنیم، وجه تسمیه آن هم تبیین می‌شود. تعریف یک علم جزو مبادی تصویری آن علم است، پس سمّ العلم در بخش مبادی فلسفه علم مطرح می‌گردد.

ب. مؤلف علم

دومین مطلب از رؤوس ثمانیه مدون و مؤلف یک علم است: چه کسی این علم را تدوین و ایجاد نمود؟ (همان، ص ۲۳).

مشخص است این بحث در تاریخ علم که اولین بخش فلسفه علم است، قرار می‌گیرد.

ج و د. غرض و منفعت علم

دو بحث دیگر در رؤوس ثمانیه غرض علم و منفعت علم است. غرض علم غیر از غرض عالم و ایجاد کننده آن علم است (همان، ص ۲۴). مقصود از غرض علم، ثمره‌ای است که بر علم مترتب می‌شود و مراد از منفعت، ثمرات غیر مستقیمی است که به دنبال علم حاصل می‌گردد (همان، ص ۲۴-۲۵).

در تعریف علم که از مبادی تصویری علم است، غرض آن علم روشن می‌گردد؛ وقتی مثلاً علم منطق را به ابزاری که اندیشه را از خطا باز می‌دارد، تعریف می‌کنیم، غرض منطق را که جلوگیری از خطا در اندیشه است، به تصویر کشیده‌ایم.

بحث منفعت علم در تعامل آن علم، با سایر علوم آشکار می‌گردد. در آن جا بیان می‌کنیم که این علم چه کمکی به علوم دیگر می‌کند و چه کمکی از سایر علوم می‌گیرد.

۵. مرتبه علم

از جمله بحث‌های رؤوس ثمانیه، رتبه و مرتبه یک دانش است. یعنی دانش مورد نظر، بر چه دانش‌هایی مقدم و از چه دانش‌هایی مؤخر است (همان، ص ۲۸) در بحث تعامل یک علم با سایر علوم که آخرین بخش فلسفه علم را تشکیل می‌دهد، مرتبه آن علم هم معلوم می‌گردد.

۶. جنس علم

یکی دیگر از رؤوس ثمانیه، جنس یک علم است. دانش ما از چه سنخی است آیا یک دانش عقلی است یا یک دانش نقلی؟ آیا دانش مورد نظر بر پایه‌ی تحلیل عرف استوار است؟ (همان، ص ۲۹).

جنس و سنخ یک علم در روش شناسی آن علم مورد مطالعه قرار می‌گیرد. اگر آن علم از روش عقلی استفاده می‌کند، از علوم عقلی است و اگر از روش نقلی بهره می‌گیرد، یک دانش نقلی است و اگر روش تجربی در آن به کار می‌آید، یک دانش تجربی است. اگر ترکیبی از این روش‌هاست، در هیچ یک از این علوم به صورت خاص قرار نمی‌گیرد و بحث‌های آن از سنخ‌های مختلف خواهد بود. علم اصول فقه از همین دسته است، جایی صبغه عقلی می‌یابد، در جایی دیگر صبغه نقلی پیدا می‌کند و جایی هم کاملاً عرفی می‌شود.

۷. قسمت علم

تقسیم یک علم به بخش‌های مختلف، یکی دیگر از بحث‌های رؤوس ثمانیه است (همان، ص ۳۰). بخشی از این بحث در تعریف علم و بخش دیگر در بحث روش‌های علم مطرح می‌گردد.

قسمتی از بحث‌های مربوط به تقسیم علم، در تعریف علم قرار می‌گیرد؛ چون در آن جا به دنبال جامعی هستیم که همه بحث‌های علم را در بر گیرد و بحث‌های غیر آن علم را شامل نشود، قهراً در آن جا به قسمت‌های مختلف علم اشاره خواهیم کرد.

قسمتی دیگر از این بحث - از یک منظر دیگر - در بحث روش علم قرار می‌گیرد؛ مثلاً وقتی که روش‌های علم اصول را مطالعه می‌کنیم، به صورت طبیعی به قسمت‌های مختلف علم اصول اشاره می‌کنیم. در جایی علم اصول از اصول عملیه صحبت می‌کند و در جایی از امارات. آن جا که از امارات سخن می‌راند، گاهی از کبرای حجیت اماره صحبت می‌کند و گاهی از صغرای آن. توجه به این بحث‌ها برای رسیدن به روش‌های مورد نیاز آنهاست. پس در واقع ما آن علم را تقسیم می‌کنیم تا روش‌های موجود در هر بخش را شرح نماییم.

بیان این مطلب لازم است که فهرست یک علم که به آن تقسیم علم می‌گفتند، در اول خود آن علم می‌آید. طبقه بندی بحث‌های موجود در یک علم (که بر اساس معیاری که در علم می‌پذیریم و تعریفی که از آن علم ارایه می‌کنیم، صورت می‌گیرد) داخل خود علم است و با این نگاه از بحث‌های فلسفه علم خارج می‌شود.

ح. روش‌های تعلیم

آخرین مطلب در رؤوس ثمانیه، روش‌های آموزشی است (همان). آنچه قدما در بحث روش‌های آموزشی مطرح می‌نمودند، تقریباً همان متدلوژی امروزی است. در واقع بحث در مورد روش شناسی خود علم بوده است که بر آن نام روش‌های آموزشی نهاده شده بود؛ در حالی که اصلاً از روش‌های آموزشی سخنی در میان نبوده است.

بحث روش آموزش از روش علم جداست. گاه بحث می‌کنیم که با چه روشی می‌توان به مطالعه مسایل اصولی پرداخت و آیا روش عقلی است، یا نقلی و یا عرفی؛ اما گاه سخن از این است که علم اصول را با چه روشی آموزش دهیم. بحث آموزش یک علم و روش آن به فلسفه علم مربوط نیست؛ این بحث به تعلیم و تربیت بر می‌گردد.

۶. فهرست فلسفه علم اصول فقه

حال می‌توان فهرستی کلی از مباحث فلسفه علم اصول فقه عرضه کرد:

بخش اول: تاریخ علم اصول فقه

فصل اول: پیدایش علم اصول

فصل دوم: قدیمی‌ترین کتاب اصولی موجود

فصل سوم: یک قرن رکود در حوزه‌ی شیعه فصل سوم

فصل چهارم: بازگشت نشاط علمی به حوزه‌ی شیعی

فصل پنجم: ظهور اخباری‌گری

فصل ششم: درخشش اصول و غلبه بر اخباری‌گری

فصل هفتم: شکوفایی اصول فلسفی

فصل هشتم: افق‌های بعد فصل

بخش دوم: مبادی علم اصول

تعریف مبادی و اقسام آن

فصل اول: مبادی تصویری

۱. تعریف علم اصول

۲. موضوع علم اصول

۳. اعتباریات و انواع آن

۴. حکم و اقسام آن

۵. امثال و انواع آن

۶. موضوع و متعلق حکم

۷. نسخ

۸. حجت

۹. استنباط

فصل دوم: مبادی تصدیقی

مبادی مشترک تصدیقی ۱

- ۱.۱. ثبات و تغییر در دین
- نظریه اندیشه مدون در اسلام
- ۲.۱. اشتراک عالم و جاهل در احکام
- جمع حکم ظاهری و واقعی
- ۳.۱. اجزا
- ۴.۱. شرطیت قدرت در تکلیف

مبادی مختص تصدیقی ۲

- ۱.۲. مبادی حجت لفظی
- ۱،۱،۲. مبادی صدور قرآن کریم
- الف. نزول قرآن از سوی خداوند
- دلایل وحیانی بودن الفاظ قرآن
۱. اعجاز قرآن
۲. جمع قرآن
۳. تحریف
- باء. وحی، راهی مصون از خطا
- جیم. عصمت دریافت کننده وحی در تلقی و ابلاغ
- ۲،۱،۱،۲. مبادی صدور سنت
- الف. مفهوم سنت و طرق کشف آن
- باء. عصمت

جیم. مرتبه و دامنه عصمت
دال. دامنه سنت

مبادی دلالی ۲،۱،۲

اول: مبادی دلالی مشترک
الف. واحد بودن معانی الفاظ و تراکیب
مفهوم و جایگاه علمی هرمنوتیک
فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده
باء. زبان شارع، زبان عرفی
جیم. حجیت ظهور زمان صدور
نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت

دوم: مبادی دلالی مختص
الف. سنت و قرآن، کلامی واحد
باء. میزان نظر سنت به موقعیت
حکم ولایی و تأثیر موقعیت
جیم. نقل به معنا در سنت
نقل به معنا در حدیث شیعی
تاریخ تدوین حدیث در اعتقاد شیعه
دال. تقیه
اقسام تقیه
تقیه در سنت

۲.۲. مبادی حجت غیر لفظی
۲.۲.۱. حجیت قطع
۲.۲.۲. حجیت دلیل عقلی
۲.۲.۳. امکان دستیابی به حکم شرعی از طریق عقل

۲. ۲. ۴. ثبات سیره و ارتکاز عقلایی

۲. ۲. ۵. ریشه‌های سیره و ارتکاز متشرعی

بخش سوم: روش شناسی علم اصول

فصل اول: دانش روش شناسی

تعریف روش

روش شناسی و منطق

روش‌ها در علوم

فصل دوم: روش‌ها در علم اصول

روش عقلی

روش نقلی

روش عرفی و عقلایی

روش تجربی

بخش چهارم: تعامل علم اصول با سایر علوم

فصل اول: علم اصول و علوم عقلی

علم اصول و منطق

علم اصول و فلسفه

علم اصول و کلام

فصل دوم: علم اصول و علوم نقلی

فصل سوم: علم اصول و علوم انسانی

نتیجه

۱. در مطالعه یک دانش، افزون بر بررسی درونی آن، می‌توان نسبت به آن دانش رویکردی بیرونی داشت. حاصل چنین رهیافتی فلسفه آن علم خواهد بود. پس فلسفه علم شامل تمامی اطلاعاتی است که از نگاه بیرونی نسبت به یک دانش می‌توان دریافت.

۲. اگر یک دانش از بیرون مورد مطالعه قرار گیرد، چهار امر آشکار می‌شود:

الف. تاریخ علم که در بردارنده نحوه پیدایش آن علم، تحولات آن و وضعیت فعلی آن است؛

ب. مبادی علم که مجموعه تصورات و تصدیقاتی است که آن دانش بر آن استوار است؛

- ج. روش شناسی علم که روش‌های موجود در آن علم را عرضه می‌کند؛
- د. تعامل آن علم با سایر علوم که رابطه‌ی آن علم را با دیگر علوم و جایگاه آن را در سلسله دانش‌ها مشخص می‌کند.
۳. هرچند فلسفه علم به لحاظ منطقی پس از علم قابل دستیابی است، در مقام آموزش بر علم تقدم دارد؛ زیرا آگاهی از آن دانش پژوه را برای آموزش علم آماده می‌سازد.
۴. بخشی از آنچه امروز در فلسفه علم مورد بحث قرار می‌گیرد، در گذشته تحت عنوان «رؤوس ثمانیه» مطرح می‌شده است.

مآخذ

- ۱- ابن سینا؛ الشفاء؛ الاهیات (قم، کتابخانه آیه... مرعشی، ۱۴۰۴ ق).
(افست: ابن سینا، الشفاء، الاهیات، المراجعة والتقديم: ابراهیم مدکور، تحقیق: اب القنواتی، سعید زاید الهیئة العامة لشئون المطابع الامیریة، القاهرة، ۱۳۸۰ ق).
- ۲- ابن سینا، الشفاء؛ المجلد الثالث (قم، کتابخانه آیه... مرعشی، ۱۴۰۴ ق).
(افست: ابن سینا، الشفاء، المنطق، تصدير و مراجعة ابراهیم مدکور، تحقیق: ابوالعلا عیفی، نشر وزارة التربية والتعليم، المطبعة لامیریة، القاهرة، ۱۳۷۵ ق).
- ۳- علم الهدی، سیدمرتضی؛ الذریعة الى اصول الشریعة، تصحیح: ابوالقاسم گرجی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش).
- ۴- لازمی، جان؛ درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه علی پایا (تهران، طرح نو، ۱۳۷۶).
- ۵- مولی، عبدا... یزدی؛ الحاشیة (علی تهذیب المنطق للتفتازانی) (تهران، المكتبة العلمیة الاسلامیة، بی تا).
- ۶- هادوی تهرانی، مهدی؛ تحریرالمقال فی کلیات علم الرجال (تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۱ ش).
- ۷- هادوی تهرانی، مهدی؛ گنجینه خرد (بررسی تحلیلی منطق در مهد تمدن اسلامی)، جلد اول: مبادی منطق (تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۹ ش).
- ۸- هادوی تهرانی، مهدی؛ مبانی کلامی اجتهاد (در برداشت از قرآن کریم) (قم، خانه خرد، ۱۳۸۱ ش).